



فصلنامه تابستان جوان

## مشتري مداری به سبک سيد حسين فریمان

# میوه‌های باغ دل سید خوردن دارد

زینب شکوهی طرقي  
 قر است این بار میهمان مغازه‌داری باشم که وقتی وصف خیرش را از زبان دوستی شنیدم با خود گفتم: «شاید یک مغازه‌دار یک بار و دیوار آمده به مردم نیازمند کمک کرده حالا این دوست ما پیاز داغش را زیاد می‌کند». حقیقت اینکه از همان اول مسیر خیلی به رسیدن واقعیت خوشبین نبودم. نمی‌دانم مشکل از من بود یا رفتارهای مردم این شهر بی در و بیگرا اما اگر بخوام صداقت داشته باشم می‌گویم خیلی خوشبینانه زمان رفتن مصاحبه با میوه‌فروش نداشتم. یک عابر رهگذر وقتی می‌فهمد که خبر نگار هستم پیش می‌آید و بی‌مقدمه می‌گوید: «دوست داری از سید بیشتر بدانی؟» یا سر تا پدید می‌کنم و او ادامه می‌دهد: «اینجا محل امن مردم یک منطقه است، محل اعتماد جمعیت یک منطقه است. من حدود ۴۰ سال است که ساکن این منطقه‌ام. در این دوره و در زمانه‌ای که انسانیت عنصر بی‌ارزش و کمیابی شده است؛ بی‌ارزش از آن جهت که اگر یکی داشته باشد و برای خودش نگه‌دارد به درد دیگری نمی‌خورد و کمیاب از این جهت

که واقعا کمتر کسی انسانیت را در وجودش بیدار نگه داشته است، واقعا باید از شنیدن رفتارهای سید تعجب کرد». در کلنجار بین سوال پرسیدن و جواب گرفتن از سوی سید بودم که دیدم بساط لیو فروشی کنار میوه‌فروشی برپاست اما متوجه شدم سید لیو نمی‌فروشد بلکه این بساط دوره‌گردی بوده است که هشت سال پیش در سرمای زمستان با چرخ از این محله به محله دیگر می‌رفته و لیو می‌فروخته است. خود سید مهدی لیو فروش مغازه سید می‌گوید: «با چرخ در سرماز این کوچه به آن کوچه می‌رفتم که سید من را دید و ناراحت شد. گفت بیا کنار مغازه به بساطت را ردیف کن. من مشتری زیاد دارم، مردم وقتی میوه می‌خرند و می‌دانند مورد امین من هستی از تو هم خرید می‌کنند. خدا را شکر از دوره‌گری نجات پیدا کردم. راستش کمتر کسی می‌آید فضای مغازه‌اش را بدون اینکه هیچ پولی در یافت کند به دیگری ببخشد آن هم به من که یک لیو فروش بیشتر نیستم اما سید حساب و کتاب زندگی‌اش با ما فرق دارد»

اینجا مغازه سید میوه‌فروش معروف محله یهودی است. آقا سیدی

اگر مؤمنی غرورش را کنار می‌گذارد و می‌آید نیازش را به تو می‌گوید تو حق حساب و کتاب کردن نداری چون خدا می‌توانسته روزی او را بدهد اما آن روزی را در بین دخل و خرج تو قرار داده که به او برسانی پس حق نداری فکر بد در مورد او بکنی. علاوه بر این بر فرض هم که کسی دروغ گفته باشد و نیاز نداشته باشد؛ یک: مهم نیت درونی ماست که بر اساس رفع نیاز کمک کرده ایم و دوم اینکه مهم ترین هدف جلب خشنودی بنده و رضایت خداست، همین کافی است

که می‌گویند همه مشتری‌هایش را پسر خاله و دختر خاله صدامی‌زند و هر مشتری یا هر توان مالی و هر ذائقه دست‌خالی از مغازه‌اش بیرون نمی‌رود. برایم جالب است ببینم بدانم در دوره و زمانه‌ای که همه فکر کار و زندگی خودشان هستند، در عصری که به قول خودمان هر چه می‌دویم باز هم هشتمان گرو نهمان است چطور یک نفر پیدا می‌شود که در مغازه‌اش نوشته: «هشتریان محترم چنانچه خانواده‌های نیازمند یابی سرپرست را می‌شناسید که توان خرید میوه‌ندار اطلاع دهید ۰۹۱۲۲۰۸۲۵۲۸» را نصب می‌کند. مگر می‌شود بین ما مر دمی که هر شب نگران کم شدن یک قران از پولمان هستیم یک میوه‌فروش بر خلاف همه نوشته‌های نسیب منوع کسبه شهر و کشور روی ترازویش نوشته «اگر پول ندارید وجه دست‌ی بگیرید» را بنویسد؟ بله خوشبختانه نمونه‌های عینی رفتار و منش علوی هنوز در کشورمان دیده می‌شود نمونه دست به نقد و حاضرش سید حسین فریمان، زاده شهر جغتای حوالی سبزوار ۴۲ ساله است که با آقا سید و میوه‌فروش معروف محله یهودی شهره است.

برایشان دم خانه میوه بفرستد. همسر هم وقتی در جمع خانم‌های محله، مسجد یا مدرسه می‌رود تمام حواشش به این است که ببیند چه کسی به چه چیزی نیاز دارد و بیاید بگوید. من از طریق همسر یک لیست ماهانه اما آن روزی را در بین دخل و خرج تو قرار داده که به او برسانی پس حق نداری فکر بد در مورد او بکنی. علاوه بر این بر فرض هم که کسی دروغ گفته باشد و نیاز نداشته باشد؛ یک: مهم نیت درونی ماست که بر اساس رفع نیاز کمک کردایم و دوم اینکه مهم ترین هدف جلب خشنودی بنده و رضایت خداست و همین کافی است. وقتی که همشهری می‌آید و می‌گوید برای چیزی به دخترش مشکل دارد من حتی اگر توان مالی نداشته باشم می‌دانم که در بین مشتری‌هایم هستند کسانی که هم توان مالی دارند هم دوست دارند در کار خیر شریک باشند پس موضوع را به آنها می‌گویم؛ خلاصه هر طور شده دست به دست هم می‌دهیم تا مشکل رفع و رجوع شود. ببینید ما تعارف بزرگ شدم که گرفتار کار و زندگی شان هستند اما من وقتی می‌بینم باین همه گرفتاری که دارند وقتی می‌آیند مغازه من را ببینند یا گذری می‌بینند حضور ندارم، ترمز می‌زند و از ابوالفضل جویای حوالام می‌شوند، برایم به اندازه کل دنیا ارزش دارد. بارها پیش آمده یک جوری خود را در مغازه مخفی کرده‌ام. می‌بینم مشتری‌های به محض ورود اولین سوالی که می‌پرسند «آقا سید کجاست؟» این جمله برای خودش کلی نعمت است.

چند وقت پیش اوایل ماه صفر بود یکی از مشتری‌های آقا آمد پیشم و گفت: «آقا سید کاسی خوب است که بیا مر د باشد، در سفره‌شان سهیم باشد، کاسی خوب است که در همه خوشحالی‌ها و غم‌های مشتری شریک باشد، کاسی خوب است که حتی اگر خودش نیست ذکر خیرش باشد، خانم به رسم همه ساله برای رفع قضا و بلا اول ماه صفر داشت صدقه می‌داد سهم جداگانه‌ای به من داد و گفت این هم سهم سلامتی‌آقا سید و خانواده‌اش است». خوب تصور کنید شنیدن این جمله چقدر به آدم انگیزه می‌دهد! دوست دارم بعد از مرگ وقتی یک مشتری قدیمی گذرش به مغازه‌ام افتاد و ابوالفضل را دید، یاد یک در راه مانده آمد و ابوالفضل به او کمک کرد یک خدایش بیامرزد بگوید همین کافی است شاید آموزیده شدن بزرگ‌ترین آرزوی هر مؤمنی باشد.

■ **نظر کرده‌ای که نظرت شد**  
 مادرم همیشه از خاطره تلخ شش ماهگی‌ام می‌گفت. زمانی که به علت شدت بیماری از هوش می‌روم و مادرم من را بالاغ به خانه بهداشت روستا می‌رساند و آنجا متوجه می‌شود که ضربان قلب من متوقف شده است. مادرم همیشه با گریه می‌گفت که در آن شب سرد در دلش نجوایی می‌کنند با امام حسین (ع) و می‌گوید: خودت این فرزند را به من دادی و من به عشق تو نامش را حسین گذاشتم حالا که قلبش نمی‌زند باشفایش بنده یا گلایه‌ات را پیش خواهر صورت زینب (س) می‌برم. خودش می‌گفت وقتی رو به روستا حرکت کردم دیدم که دست و پایت تکان می‌خورد. مادرم همیشه از آن شب و خاطره در دناکش به عنوان یک نشانه‌ی برای من یاد می‌کرد و توصیه می‌کرد نوزادی که با رحمت امام حسین (ع) شفا گرفته و سادات اسادت باید نمونه باشد و نمونه زندگی کند.

به همین راحتی دل یک مؤمن را به دست آورد. می‌دانید چرا خدا در بین مؤمنان این همه عزیز است؟ چون زمان نیاز به دامان می‌رسد من هم لذت رفیع نیاز را به اندازه و سبب تجربه می‌کنم. خداوند خودش وعده داده از بندای خودستی در صدر همه چیز قرار بگیرد حتی اگر یک روز خواست حساب و کتاب مغازه را کنم پیش از آن مرور کنم ببینم روز ما را ای خدا می‌بخشد چند چند گذرانده‌ام. برای من بیشتر از آنکه میزان دخل مغازه اهمیت داشته باشد مهم این است که مرور کنم ببینم آن روز نفر نماندند اما دهنده مغازه‌ام و دست خالی بیرون نرفته‌اند فرقی هم ندارد نیاز مالی باشد یا میوه مهم این است که به لذت روزانام برسیم! از همان روزهای اولی که وارد شغل میوه‌فروشی شدم با خود عهد کردم مردم هر چه می‌خواهند حق دارند بخیرند اجبار در کار نباشد و یکی از این اجبارها هم فروختن جنس به مشتری است. این انصاف نبودن من می‌دیدم مردم پولی را که با حمت به دست می‌آوردند می‌دادند و در ازایش میوه‌ای می‌گرفتند که کیفیت نداشته و حق اعتراض هم نداشتمند.

بعضی خصلت‌ها و عادت‌های رفتاری و واقعا رفتنی است کثن مردم بیشتر از آنکه به این فکر کنند که دوست دارند فرزند ایندانشان بشیر پیدا باشد یا مادر و زنیایی‌های کمدیک را به ارث برد این فکر کنند که خصوصیات رفتاری که میراث می‌شود، چیست. خصلت انفاق و دستگیری من هم رفتنی است؛ هم‌طور که امروز پسر، همسر و دخترم از من یادگرفتند و به ارث بردند این روش زندگی را من هم از مادرم به ارث بردم.

مادرم باغیاری بود که زمان برداشت محصول بیشتر از ذخیره کردن برای خودمان به فکر این بود که کدام میوه‌ها به مشکل میوه دارد، ما بچه‌ها هم مسئول رساندن زنبیل‌ها و جعبه‌های میوه به خانه‌های فامیل، همسایه و همشهری‌ها بودیم. خاطر من وقتی مادرم می‌خواست کشمش درست کند اولویت فرستادن انگور برای همسایه‌هایی بود که می‌دانست باغ ندارند بعد نوبت به سهم خانواده می‌رسید.

■ **دعای مردم بزرگ‌ترین دلخوشی‌ام شده است**  
 وقتی می‌بینم که یک زن میسائل یا یک زن خانه‌دار با کفش خالی می‌آید، با دست پر از مغازه‌ام بیرون می‌رود و مدام زربلیش دعا می‌کند؛ وقتی می‌شنوم از همسایه‌ها که در شب‌های مهم زندگی‌شان مثل شب‌های دعا یا در لحظه صدقه گذاشتن و دعا کردن برای من و خانواده‌ام درست مثل عزیزانشان دعای می‌کنند تازه می‌فهم سوددی که می‌کنم خیلی بیشتر از آن چیزی است که دیگران فکرش را می‌کنند.

انصاف و حلال خوری اولویت کار من است حتی وقتی بازار میوه در تضاب کمک بازی می‌شود و قیمت‌های کمی بعد از دیگری بالا می‌رود مثل بالا رفتن قیمت گوجه فرنگی تا ۶ هزار تومان ما قیمت‌هایمان بر اساس خرید است طوری که مشتری‌هایمان خیلی راحت گوجه فرنگی را ۳ هزار تومان خرید می‌کردند. همین چند روز پیش خانمی آمد و همین بر حسب قیمت ۳ هزار تومانی گوجه فرنگی را که دید از مغازه بیرون رفت. من متوجه شدم که قیمت برای قدرت خرید او بالا بود. بلافاصله دنبال او دویدم و دلیل خرید نکردنش را پرسیدم؛ درست متوجه شده بودم پول کافی نداشت. من هم به ابوالفضل پسرم گفتم سریع یک کیسه گوجه بریز خانم برید بعد هم گفتم خانم برای روح مادرم فاتحه بخوان تا خجالت نکشد.

## همه خانواده کنار هم هدف هستیم

همه اعضای خانواده با کاری که می‌کنم موافق هستند یعنی همه از همسر رسیدم تا فرزندام یاد گرفتند که سبک زندگی من این است و باید آنها هم اینطور زندگی کنند چون من تا امروز بسا این نوع رفتار ضرر که نکردم هیچ منفعت هم بردام. خانواده‌ام همسر، دو دختر، یک پسر و دامادم هستند که همه آنها هم مشوق این نوع زندگی خانواده‌ام یاد گرفتند هر طور که شده بر اساس روابطی که دارند از مردم نیازمند رفع حاجت کنند مثلا دختر کوچکم که مدرسه می‌رود وقتی می‌زاید با خودش می‌برد و متوجه می‌شود که همکلاسی‌اش توان خرید میوه ندارد می‌داند که باید هر طور شده آدرس خانه او را بگیرد، با هر ترفندی که شده تا من در اولین فرصت به ابوالفضل بگویم



سکینه اوشناری زن خانه‌داری است که به گفته خودش ۲۰ سال است که ساکن محله یهودی است. اوشناری می‌گوید: «همیشه انتخاب مغازه آقای سید برای من، اعضای خانواده‌ام و بقیه هم‌محله‌ای‌ها در اولویت قرار دارد شاید دلیل مهم آن با انصاف بودن سید است.

از طرف دیگر ما هم محله‌ای‌ها کاملاً احساس برادری سید را نسبت به تک خانواده‌ها درک می‌کنیم. حمایت او همیشه شامل حال همه ما بوده است. ببینید یک سری مسائل برای ما خانواده‌های ایرانی بسیار مهم است مثلاً من مادر دو دختر هستم که معمولاً ترجیح می‌دهم کارهای مربوط به خرید کردن

خودت این فرزند را به من دادی و من به عشقت تو نامش را حسین گذاشتم حالا که قلبش نمی‌زند یا شفایش بنده یا گلایه‌ات را پیش خواهر صورت زینب (س) می‌برم. خودش می‌گفت و وقتی رو به روستا حرکت کردم دیدم که دست و پایت تکان می‌خورد

## سبک انصاف



## در مغازه سید همیشه حق تمام با مشتری است

مغازه رفتن را به دخترها واگذار نکنم اما تنها جایی که دخترها اجازه دارند با خیال راحت بیایند و خرید کنند مغازه سید است چون حتی پسرش ابوالفضل هم از پسر یاد گرفته که ناموس مردم را ناموس خودش بداند و احترام نگه‌دارد. وقتی در جمع زن‌های محله باشی تازه می‌فهمی که این احساس اطمینان نسبت به سید و خانواده‌اش در بین همه اهالی وجود دارد. بعد از یک تجربه ۲۰ ساله زندگی کردن در این محله فهمیدم که نه تنها من و خانواده‌ام بلکه همه اهالی محله نگاه و ارادت خاصی نسبت به سید دارند. از قدیم گفته‌اند کسی به سفره باز جایی نمی‌رود روی خوش است که میهمان می‌آورد.

اگر چه سید در امور خیر سابقه طولانی دارد و هیچکس حتی با جیب خالی، دست خالی از مغازه او بیرون نمی‌رود اما اخلاق خوش، مردم‌داری و ادب سید بیشتر از همه چیز طرفدار دارد. من خودم از آن دسته زن‌هایی هستم که هیچ وقت برای خرید به میدان تجریر نمی‌روم چون هر چیزی که می‌دهند در هم و برهم و بی‌کیفیت است مغازه‌دارهای دیگر هم اجازه سوا کردن نمی‌دهند اما در مغازه آقا سید از آنجا که همیشه حق تمام و کمال با مشتری است حتی اگر من از بین چندتا جمعه یک کیلو میوه سوا کنم هیچکس حرفی نمی‌زند و اعتراضی نمی‌کند.

## سبک تربیت



## یک پدر دارم هزار دعای خیر پشت سر

سکینه پیرانی یکی دیگر از زنان خیابان شادمان است که ۲۵ سال سن دارد و کارمند بانک است. خانم پیرانی معتقد است یکی از دلایل مهمی که برای خرید کردن به مغازه سید می‌آید سادات بودن اوست و می‌گوید: «تمی دائم فلسفه‌اش چیست اما من در خانواده‌ای بزرگ شدم که همیشه نسبت به سادات احترام خاصی قائل بودند. اولین گزینه انتخاب مغازه آقا سید در هر شرایطی سیادت اوست که واقعی است. یک سید واقعی باید از رفتار و گفتارش در همه امور و کارهای سادات بودنش مشخص باشد و آقا سید از آن مردهای نیک روزگار ماست که بی‌ایب شده‌اند. انصاف، اخلاق و حیای سید شهره عام و خاص محله ماست. من اگر خودم، دخترم و نوام را بفرستم مغازه سید اطمینان دارم که حتی اگر پول نداشته باشند یا سید نباشد باز هم پسرش بهترین میوه را دست مشتری می‌دهد و او راهی خانه می‌کند. آقا سید خودش آنقدر مردم‌دار بوده که پسر خودش هم خصلت‌های خاص محله ماست. من اگر خودم، دخترم و نوام را بفرستم مغازه سید اطمینان دارم که حتی اگر پول نداشته باشند یا سید نباشد باز هم پسرش بهترین میوه را دست مشتری می‌دهد و او راهی خانه می‌کند. آقا سید خودش آنقدر مردم‌دار بوده که پسر خودش هم خصلت‌های خاص محله ماست. من اگر خودم، دخترم و نوام را بفرستم مغازه سید اطمینان دارم که حتی اگر پول نداشته باشند یا سید نباشد باز هم پسرش بهترین میوه را دست مشتری می‌دهد و او راهی خانه می‌کند.»

■ **شهره بودن پدر افتخار تریلیاری برام دارد**  
 ابوالفضل فریمان پسر ۲۲ ساله آقا سید است که شهره همه مردم محله یهودی، شادمان و آزادی است. ابوالفضل می‌گوید: «سید همیشه از طرف تر برد از همه چیز مهم تر است حتی مهمتر است اما برای من داشتن پدری که آوازه لطف، مهربانی و انسان دوستی‌اش تا چند منطقه آن طرف تر برد از همه چیز مهم تر است حتی از یک ارثیه تریلیاری. من اگر پولدار باشم اما سلامتی نداشته باشم، پدر خوب نداشته باشم و دعای خیر یک محله پشت سرم نباشد برام هیچ ارزشی ندارد.»